

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال دوم، شماره سوم، بهار ۱۳۹۷

بررسی تطبیقی «ابدال» در گاتاها و گویش زرتشتیان یزد

کوروش زرفتن^۱؛ دکتر محمود صادق زاده^۲؛ سعید امید روستا^۳

صص (۹۷-۱۲۰)

چکیده

گاتاها، سروده‌های اشو زرتشت، نوشته‌ی کهن و گنجینه‌ی ارجمندی است که از روزگاران پیشین برای ایرانیان به‌جامانده است. در این نوشتار، کلمات هفت فصل نخستین (هات ۲۸-۳۴) از هفده هاتِ یسنا (گاتاها)، در چارچوب فرآیند واجی (ابدال) و در پاره‌ای از موارد جنبه‌ی اتیمولوژی، دستوری و آوایی کلمات از نظر «واجگاه» به شیوه‌ی توصیفی، تحلیلی، اسنادی و تطبیقی بررسی می‌شود. در این پژوهش با باریک‌نگری روی هم‌خوان‌ها، نشان داده‌شده که شکل ناب و ثابت همخوان‌های باستانی چگونه بوده و در گذر زمان چگونه به همخوان‌های دیگری دگرگون‌شده‌اند. ضمناً نکات صرفی و ریخت‌راستین همخوان‌های کهن و دگرگونی‌های بعدی را در سیر تاریخی، در سه گامه‌ی «باستان»، «میان» و «جدید» بررسی و واکاوی شده است. در برخی موارد، به پایداری و دگرگونی همخوان‌های باستانی در گویش ایرانیان مسلمان و زرتشتیان یزد اشاره‌شده و تطبیقی گذرا در این زمینه انجام گرفته است. در نتیجه، دگرگونی واک‌های همخوان از دوره‌ی باستان به میان و جدید، به سمت قاعده و فرآیند «کم کوشیدن» است. در گویش ایرانیان مسلمان یزدی و گویش معیار، همخوان‌ها از دگرگونی بیشتری نسبت به گویشوران زرتشتی یزدی برخوردار است. در متن گات‌ها و دوره‌ی باستان، تحول واجی «ت» به «د»، «پ» به «ف»، «و» به «ب» در نوشته‌های کهن و در گامه‌ی باستان به دوره‌ی جدید و گویش معیار از بسامد بالایی برخوردار است.

واژگان کلیدی: گاتاها، دگرگونی همخوان‌ها، فارسی باستان، گویش زرتشتی یزدی.

^۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد. kurosh.arya@yahoo.com

^۲. عضو هیأت علمی و دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد. sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

^۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور واحد تهران مرکز. omidroosta.yyz@gmail.com

۱- مقدمه

۱-۱. **اهمیت مسئله:** زبان امری اجتماعی و ابزاری است که برای برآوردن نیازها به کار می‌رود. تحول در زبان ناشی از تغییر در جامعه و نیازهای اجتماعی است. هر زبانی در هر دوره‌ی زبانی و زمانی، دستخوش دگرگونی می‌شود. این تحول سبب دگرگونی در ریخت کلمات و در نهایت منجر به تغییر واک‌ها و شیوه‌ی ترکیب آن‌ها با وضعیت پیشین و تولید واک نو و کلمات تازه می‌شود. روشن است که در چرخه‌ی تحول، واک‌های کهن و ترکیبات پیشین سرانجام کم‌کم از رواج می‌افتد تا یکسره فراموش شود. پژوهش و بحث درباره‌ی چگونگی دگرگونی واک‌ها هنگامی چهره‌ی علمی و جدی به خود گرفت که دانشمندان اسناد موجود از صورت‌های مختلف یک‌زبان را در طی زمان‌های متوالی بررسی کردند. آن‌ها به پیوند خویشاوندی میان برخی از زبان‌ها پی بردند و زبان‌هایی را باهم مقایسه کردند که از بُن و ریشه‌ی واحدی سرچشمه گرفته بودند.

۱-۲. **بیان مسئله:** در این تحقیق تازه، استقراء و مقایسه و استنتاج اساس کار قرار گرفت تا به کشف قواعدی در حوزه‌ی تحول واک‌ها موفق شدند. در حدود سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۷۰، پژوهندگان و زبان‌شناسان با دقت بیشتری تحولات واک‌ها را در زبان‌های هند و اروپایی موردنظر قراردادند تا یکی از اصول مهم زبان‌شناسی تاریخی مورد تأیید قرار گرفت که «قواعد تحول واک‌ها» استثناء پذیر نیست یا به عبارت دیگر، تحول واک‌ها بر طبق قواعد و قوانین دقیق و معینی روی می‌دهد. «قانون تحول واک‌ها» ثبت صریح دگرگونی است که در هر یک از واک‌ها، در دوره‌های تاریخی یک‌زبان روی داده است. این قانون برای هر زبانی نمی‌تواند مصداق داشته باشد و به اصطلاح جنبه‌ی عام ندارد. بر این اساس، دگرگونی‌هایی در زبان و نحوه‌ی ادای واک‌ها روی می‌دهد. (خانلری، ۱۳۷۷: ۷۶ و ۸۳-۸۶) در مقاله نشان داده‌ایم که یک کلمه از دوره‌ی باستان چه ابدالی را طی می‌کند تا به دوره‌ی جدید می‌رسد. اگر ریخت و شکل نخستین کلمات را با ریخت‌های پایانی آن‌ها در گویش معیار مقایسه کنیم، به این برآیند می‌رسیم که تحول و دگرگونی واک‌ها و فرآیندهای واجی یک‌باره و ناگهانی روی نداده است و عوامل اجتماعی، سیاسی و دینی در شکل، نوع و تغییر زبان و کلمات، بسیار کارآمد بوده است.

در پرگار کلمات پارسی امروز و در گویش معیار که پرتو گرفته و باقی مانده‌ی زبان‌های باستانی، اوستایی و میانه است، بی‌گمان دگرگونی و ابدال در همخوان روی داده است؛ اما برخی از این کلمات در گویش یزدی هنوز با حفظ همخوان‌های نخستین و باستانی کاربرد دارد. نشان داده می‌شود که گویش زرتشتی یزدی از لحاظ حفظ و نگاهداشت کلمات پارسی کهن از اصالت و استواری بیشتری نسبت به گویش معیار و گویشوران مسلمان یزدی برخوردار است و تفاوت‌ها و مغایرت‌هایی از لحاظ صرفی با زبان فارسی رسمی دارد. در حوزه‌ی گویش زرتشتی، واک‌ها کمتر دچار دستخوش و ابدال است و این پایداری و ثبات، بیشتر بسته به نگاهداشت دین، متون مزدیسنايي و فرهنگ نیاکانی بوده است.

۳-۱. **پیشینه‌ی پژوهش:** درباره‌ی زبان اوستایی و گویش زردشتی، پژوهش‌هایی به شرح زیر پدید آمده که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: واژه‌نامه‌ی گویش بهدینان شهر یزد از کتابیون مزداپور؛ برگردان یشت‌ها از ابراهیم پرداوود؛ برگردان گاتاها از آبتین ساسان فر و بهنام مبارکه؛ برگردان و آوانویسی کتاب پنجم دینکرد از ژاله آموزگار و احمد تفضلی؛ فرهنگ بهدینان به کوشش منوچهر ستوده؛ تصحیح و گزارش دینکرد هفتم از محمدتقی راشد محصل و... همان‌گونه که روشن است، این کتاب‌ها و پژوهش‌ها بیشتر به برگردان، واژه‌شناسی، فرهنگ‌نویسی و بررسی ویژگی‌ها و قواعد دستوری زبان اوستای و گویش زردشتی پرداخته‌اند؛ از این رو، درباره‌ی دگرگونی و فرایندهای واجی به‌ویژه ابدال در گاتاها و مقایسه‌ی آن با گویش زردشتی، پژوهش مستقل و کاملی پدید نیامده و تحقیق تازه‌ای به شمار می‌رود.

۴-۱. **روش کار:** در این مقاله به شیوه‌ی توصیفی، تحلیلی، استنادی و تطبیقی، ابتدا هفت فصل نخستین «گاتاها» (هات ۲۸-۳۴) بازخوانی و سپس کلمات آن از هفده هاتِ یسنا به لحاظ فرآیند واجی (ابدال) و در پاره‌ای از موارد جنبه‌ی اتیمولوژی، صرفی و آوایی بررسی می‌شود.

۲- بحث

گویش زرتشتی یزدی از لحاظ حفظ و نگاهداشت کلمات پارسی کهن از اصالت و استواری بیشتری نسبت به گویش معیار و گویشوران مسلمان یزدی برخوردار است و تفاوت‌ها و مغایرت‌هایی از لحاظ صرفی با زبان فارسی رسمی دارد. زبان زرتشتیان ایران دری یا گوری (gavri) است و این زبان در شماره‌ی واج‌ها، واج‌آرایی، آواشناسی و در ساخت‌واژه و نحو با فارسی تفاوت‌هایی دارد. گویش زرتشتی، زبان مادری زرتشتیان شهر یزد است و تأثیر و نفوذ زبان فارسی بر این گویش روشن و آشکار است. افزون بر این، زبان دری زرتشتی تفاوت‌هایی با فارسی میانه و باستان دارد؛ ولی دارای نزدیکی بیشتری با زبان اوستایی است. زبان نیایش‌های دینی زرتشتیان اوستایی است و از لحاظ دیرینگی به دوران باستان برمی‌گردد. در حوزه‌ی گویش زرتشتی، واک‌ها کمتر دچار دستخوش و ابدال است و این پایداری و ثبات، بیشتر بسته به نگاهداشت دین، متون مزدیسنايي و فرهنگ نیاکانی بوده است. پایدار ماندن اوستا و کهن‌ترین بخش آن «گاتاها»، پس از آشوب‌های تاریخی و دینی شگفت‌انگیز است و این سروده‌های اشو زرتشت یکی از قدیمی‌ترین نوشته‌هایی است که در گیتی به‌جامانده است. در این مقاله کلمات «گاتاها» (هفت فصل نخستین (هات ۲۸-۳۴) از هفده هاتِ یسنا) از لحاظ فرآیند واجی (ابدال) و در پاره-ای از موارد جنبه‌ی اتیمولوژی، صرفی و آوایی کلمات بررسی می‌شود.

* پ < p

گروه پ = ت pt= باستان، در مراحل میانه و جدید به ف = ت ft بدل شده است: باستان: hapta // میانه: haft // جدید: هفت (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۲). واک «پ» در گذر زمان و پس از سیر تاریخی زبان به «ف» دگرگون شده است و بسامد بالایی در متون امروز و گویش معیار دارد.

هپت ایت: هفتمین، هفت (یسنا، هات ۳۲، بند ۳).

سپن تهیا (spəntahyā)، (AyhaTneps): پاک، مقدس < سپنته < سپند < سفند < اسفند (یسنا، هات ۲۸، بند ۱). اسفند یا سپند به معنای پاک، مقدس، محترم و گیاه مقدسی است که بر روی آتش می‌گذارند (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی سپند). دو فرآیند

واکی در این کلمه دیده می‌شود؛ صامت یا همخوان «پ» به «ف» و همخوان «ت» به «د» دگرگونی پیدا کرده است. در کلماتی مانند: گوسپند: گوسفند و اسفند: اسپند، «sp» به «sf» دگرگون شده است (باقری، ۱۳۸۰: ۳۰۱).

سپنتو: پاک و مقدس (هات ۲۹، بند ۷).

سپی تا مو: اسپتیمان (هات ۲۹، بند ۸). اسپتیمان جدِ نهم اشو زرتشت بوده است. این کلمه به معنی سپید و درخشان است (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۴۳، «گزارش دستوری واژه‌ها»). پَر: فراسوی، در ورای، برتر (هات ۳۳، بند ۷؛ هات ۳۴، بند ۵). پر < فر، فرا (حرف اضافه) (کنت، ۱۳۷۹: ۶۳۳).

ماندگاری همخوان «پ» در گویش زرتشتیان یزد؛ نمونه: الف: تف سربالاست: *topi sar-bālā ne*

ب: فکر پیش نباید کرد: *pekri piš nav ka* (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۱۲۱ و ۱۲۵).

ج: هفت تا: هپتا «*haptā*» // هفته: هپته (سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۸۰، ذیل حرف «ه»).

* ت (T) < د

همخوان «ت» به «د»، چه در آغاز، میان، پایان کلمات و حتی در بیشتر گروه‌های آوایی به همخوان «د» دگرگون شده است:

الف: همخوان «ت=t» میانی و پایانی، در مرحله‌ی میانه به «d=d» دگرگون شده و در مرحله‌ی جدید به همین حال مانده است. باستان: *xratu* // میانه: *xrad* // جدید: خرد (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۴۸).

تحول واجی «ت» به «د» از بسامد بالایی در متون کهن برخوردار است. واجگاه این دو همخوان به هم نزدیک است و نوک زبان و دندان‌های بالا اندام‌های تولیدکننده‌ی دو همخوان انفجاری *d, t* هستند. بی‌گمان تولید */d/* به سختی تولید *t/* نیست و در شمار یک همخوان نرم است. (ثمره، ۱۳۷۸: ۳۵ و ۴۲).

سپن تَها: پاک، مقدس < سپنته < سپند (یسنا، هات ۲۸، بند ۱).

سپنتا: پاک و مقدس (هات ۳۳، بند ۱۳). تحول واکی: سپنتا < اسفند.

دو فرایند واکی در این کلمه نقش اساسی دارد:

واک صامت «ت» < «د»

واک صامت «پ» < «ف»

آیت (taya): آید (هات ۳۱، بند ۲۰). ریشه‌ی این کلمه «ای: I» به معنی «رفتن» است و با پیش فعل «آ: A»، «IA: آمدن» معنی می‌دهد (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۳۱۶، «گزارش دستوری واژه‌ها»). همخوان «ت» در «آیت» به «د» تبدیل می‌شود.

پَئی تی: (هات ۲۹، بند ۱۱؛ هات ۳۰، بند ۲؛ هات ۳۴، بند ۶). پَئی تی یا (patiy): پیشوند فعل، قید، حرف اضافه (کنت، ۱۳۷۹: ۶۳۱). در پارسی باستان پیشوندهای گوناگون نام و فعل وجود داشته که پاره‌ای از آن‌ها امروز فراموش شده و در دسته‌ی پیشوندهای مُرده یا خاموش جای گرفته است. پَئی تی یا «pati» در دوره‌ی باستان و در دوره‌ی میانه به‌عنوان «پیشوند زنده» در ساخت کلمات به کار گرفته می‌شده است؛ مانند: pad-gohr (دارنده‌ی گوهر و نسب) یا: pad-nerog (نیرومند). پَئی تی یا «pati» به مرور زمان به پیشوند «بد- < ب» دگرگون شده و به اسم معنی می‌پیوندد و صفتی در مفهوم «دارنده» به وجود می‌آورد. در فارسی دری این پیشوند به شکل «ب» در آمده است؛ مانند: بهوش، بخرد (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۴۰-۴۱؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۶۱؛ ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۷۰ و ۱۸۵).

ویس پَئی تی: بزرگِ ده، دهخدا (یشتها، ۱۳۷۷: ۴۳۴، «مهریشت»، کرده‌ی ۵، بند ۱۸).

دو تحول واکی در «pati» یا «پَئی تی»: پ < ب // ت < د

پَترم: پدر (هات ۳۱، بند ۸).

در گویش یزدی، همخوان «ت» در برخی واژه‌ها همچنان به کار گرفته می‌شود؛ مانند کلمه‌ی «سرد»:

گویش معیار: سرد // گویش یزدی: سَرَت (sart) // واژه اوستایی: سَرَت (aTeras) // پهلوی/سغدی: سَرَت (sart) (فروه‌وشی، ۱۳۵۲، ص ۲۱۲؛ خامسی، ۱۳۹۳: ۴۳).

ب: تبدیل «ت» به «د» هنگامی که در میان کلمه و بین دو مصوت قرار بگیرد، در

تحول واک‌های فارسی قاعده‌ی عام به شمار می‌رود.

«رؤد»: دوره‌ی باستان: *rautah* // میانه: روت // جدید (دری): رؤد (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۰۷).

داتا: قانون‌ها، داده و نهاده (هات ۳۳، بند ۱ و ۸). داته، داتا < داد، عدالت و قانون. «داته» در متون کهن و اوستا گاهی به معنای داد و قانون و عدالت است و گاهی معنا و مفهوم هدیه و ایمان را می‌رساند. همچنین «داتک»: آفریده، عدل و قانون. «دادتک‌گویان»: وکیل و رییس دادگاه؛ «داتر»: آفریننده، بخشنده، هدیه‌کننده (شهبازی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی دادتک و داد).

«مادر» در دوره‌ی باستان: «*mātar*: ماتر» (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۴۲؛ کنت، ۱۳۷۹: ۶۵۴). گویش بهدینان یزد: بدتر: *vatter* (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۲۸). این کلمه در گویش زرتشتیان از شناسنامه‌ی باستانی خود برخوردار است؛ در صورتی که در گویش بیشتر ایرانیان این دو فرایند واکی دیده می‌شود:

و < ب // ت < د

ج: گروه «رت=*rt*» در همه‌ی موارد به «رد=*rd*» دگرگون شده است:

باستان: *-martiya* // میانه: *mard* // جدید: مرد (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۴).

خرتوم: خرد (هات ۲۸، بند ۱).

خرت وا: با خرد (هات ۳۱، بند ۷).

رتوش: داور. رت < رد (هات ۲۹، بند ۲؛ هات ۲۹، بند ۶؛ هات ۳۳، بند ۱).

رتوم: داور، رهبر (هات ۳۱، بند ۲). رد به معنای سرور، رهبر، رهبر روحانی، سرور مینوی، پیغمبر است (شهبازی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی رتو؛ نوشین، ۱۳۸۵، ذیل کلمه‌ی «رد»). در ادبیات فارسی مانند شاهنامه این کلمه کاربرد فراوانی داشته است:

مرا موبدان ساز با بخردان بزرگان و کار آزموده ردان (کزازی، ۱۳۹۰، ج ۳: ب ۱۵۶)

مرت ای بیو: به مردمان (هات ۲۹، بند ۷). مرتَه < مرد.

امرتاتس چا، امرتاتوس چا: جاودانگی، پابندگی (هات ۳۲، بند ۵، هات ۳۳، بند ۸).

امرتات < امرداد < امرداد.

در متن پهلوی دینکرد پنجم (فصل ۴، بند ۹)، همخوان «ت» به «د» تبدیل شده است مانند: «رد» که به معنی پیشوای دینی است (ژاله آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۸: ۳۹).

* ج ز < غ

دروغ: دروغ (هات ۳۰، بند ۱۰؛ هات ۳۱، بند ۱). دروجم: دروغ را، دیو دروغ را (هات ۳۰، بند ۸).

دروج: درج، دروغ، فریب، دیو شرّ که ضدّ «اشه» فرشته‌ی راستی و درستی است. دروجیدن: دروغ گفتن (شهادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی دروج و دروجیدن).
 یئو جنتِ (یِ اُجنتِ): آماده می‌شوند (هات ۳۰، بند ۱۰). «یئوج» با واژه‌ی «joug» به معنی «یوغ» هم‌ریشه است (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۲۱۹، «گزارش دستوری واژه‌ها»).

در متن پهلوی کارنامه‌ی اردشیر پاپکان «دروج» به معنی دروغ به کار رفته است: «ما ایدون دانیم که چاره‌ی این دروج ایدون شاید خواستن...» (هدایت، ۱۳۸۴: ۲۶۴، «کارنامه‌ی اردشیر پاپکان»، در هشتم، بند ۱۴).

نمونه در گویش بهدینان یزد: دروواج «druvāj»: دروغگو = درووج (سروشیان، ۱۳۷۰: ۷۷).

* ج ز < گ

هوُ جی تیو: هو: Uh + جی تی: Iti، هوُ جیاتُ ایش: زندگی، زندگی خوب (هات ۳۳، بند ۱۰؛ هات ۳۲، بند ۵). هو: خوب + جی تِ ی: جیتی (jiti) < گیتی، زندگی. «جیت: jit»: زندگی و زندگی گذرا. ریشه‌ی این کلمه «ji» به معنی «زندگی کردن» است. همچنین این کلمه به معنی نیکی‌های زندگانی است. (میرفخرایی، ۱۳۸۲، «واژه‌نامه»، ذیل g و ژ: بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۵۳۹ و ۵۴۱؛ نک: مبارکه، ۱۳۹۲: ۹۴ و ۷۳).

جی وُتوم (جی اُتوم)، جی وُتوم: زندگانی را (هات ۳۲، بند ۱۱ و ۱۲).

جی وُتوم: در زندگی (هات ۳۱، بند ۱۵).

اِرژِی جی وئی (اِرژِی جی اُی): برای مرد پارسا، برای درستکار (هات ۲۹، بند ۵). «اِرژِی جی»، صفت است و به معنی راست‌زی، پرهیزکار، کسی که درست زندگی می‌کند.

zere: ارژ < ارژ + j:جی (بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۲۴-۳۲۵؛ ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۲۵، «گزارش دستوری واژه‌ها»).

* چ < c ج

در مواردی چند، واج «č» در کنار واکه، به «ž» و یا «j» دگرگون می‌شود: اوستایی: varəcah // فارسی میانه: varč // فارسی جدید: varj: ورج (باقری، ۱۳۸۰: ۱۶۹).

وَرچا هیچا: ارج و اعتبار و احترام (هات ۳۲، بند ۱۴). «ارج» به معنی «ارج، ارزش» در اوستا: «ورچه» و در پازند: «گرچ» یا «گَرز» بوده است (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی ورج).

وئوچَت: گفت (هات ۲۹، بند ۶). وچ (caV): گفتن، گفتار، گویش. «واچ، واج، واک»، به معنی «گفتار، واژه، سخن، بگو» است. (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۳۹ و ۱۷۹، «گزارش دستوری واژه‌ها»). ریشه: «wak»، ماده: «vauča». در این ماده، «wa» هجای تکرار شونده است و «uč» صورت ضعیف «wak» است. «k» < «č» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۱۳؛ شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی واج؛ نک: بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۶۵).

وچو: گویش، بانگ صدا، سخن (هات ۳۱، بند ۲۰).

وچ: گفتار (هات ۳۰، بند ۳).

واچم: سخن (هات ۳۱، بند ۱۲).

وچنگها: با گفتار (هات ۳۳، بند ۲).

وچا: گفتار (هات ۳۳، بند ۸).

در پاره‌ای موارد، همخوان باستانی «چ» در گویش زرتشتیان یزد به «ج» دگرگون شده است:

چ < ج

می‌گویم: vajε // می‌گویی: vaji // می‌گوید: vaja (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۲۱).

* چ < c ز

همخوان (C=چ=č) میانی باستان، در مرحله‌ی میانه به «Z=z:Z» دگرگون شده و در مرحله‌ی جدید به صورت اخیر ماندگار مانده است. باستان: hačā // میانه: az // جدید: از (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۴۹؛ باقری، ۱۳۸۰: ۱۶۵ و ۱۷).

«هچا»: از (هات ۲۸، بند ۲ و ۱۱ و هات ۲۹، بند ۶؛ هات ۳۱، بند ۱۴). «hača:»، در شمار حرفهای اضافی اوستایی است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۳۵-۳۶).

«رئوچیش: رئوچ»: روز، روشنایی (هات ۳۰، بند ۱؛ هات ۳۱، بند ۷). «رئوچ» یا «روچ»، به «روز» دگرگون شده است. «raočah» به معنای «روشنی، روز» از ریشه‌ی «tuč» است (میرفخرایی، ۱۳۸۲، «واژه‌نامه»، ذیل I؛ شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی روچ؛ باقری، ۱۳۸۰: ۵۱). نیز در زبان بلوچی، به «روز»، «روچ» و در زبان کردی، به «روز»، «رووج» یا «روژ» گفته می‌شود (عارف، ۲۰۰۷ م، ذیل کلمه‌ی روج و روژ). همخوان «ژ» از دیرینگی بسیاری در زبانهای ایرانی برخوردار بوده است. نمونه: دوژ دادونگهو: زیانکاران، بدکاران (هات ۳۰، بند ۳). «دوژ» یا «ڈژ»، با گذشت زمان، به «ڈش» دگرگون شده است. Ž < š: این دو همخوان، از نظر واجگاه و محل تولید، لثوی و کامی هستند و از طریق گذرگاه تنگ برای عبور هوا به وسیله‌ی زبان و قسمت جلویی کام ساخته می‌شود (ثمره، ۱۳۷۸: ۵۵ و ۸۰).

در گات‌ها پیشوند «ڈش: بد» دیده می‌شود؛ «دوشی تاچا: بدزیستی» (هات ۳۱، بند ۱۸؛ هات ۳۴، بند ۹). پیشوند باستانی «دژ < دش» که از پرگار دستگاه زبان فارسی خارج شده و در شمار پیشوندهای مرده و خاموش است، در ابتدای کلماتی مانند؛ «دژآگاه: گمراه»، «دژآهنگ: بدخواه و بدقصد»، «دشمن: دش = زشت و بد + من: اندیشه»، «دشنام: نام زشت» و «دشپادی: دُش + یاد = به زشتی از کسی یاد کردن، غیبت» دیده می‌شود (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمات دژگاه و دژآهنگ؛ کنت، ۱۳۷۹: ۶۲۲).

در واژه‌نامه‌ی پازند خط فرآیند واکی کلمه‌ی «هچ» این‌گونه آمده است: هچ < اج < از < از (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی هچ).

همخوان «ح=č=ĉ» در آغاز کلمات در مرحله‌ی باستان، میانه و جدید به «Z=z:Z» دگرگون شده است:

باستان *jan* // میانه: *zan* // جدید: زن (زدن) (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۴۱؛ خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۴۷؛ نک: باقری، ۱۳۸۰: ۱۷۵).

واک صامت «ج» به جای «ز» در ترکیب اسم با اسم: روجک شبان: شبانروز (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۵۸).

در گویش زرتشتیان یزد «روز»: «*ruj*» و «روز بخیر»: «*روجر نیک - روژگر نیک*» تلفظ می‌شود. همخوان «ز» گاهی در کلماتی مانند «مزه»، تبدیل به «ج» می‌شود؛ مانند: «مزه»: «*مِجَه*» // «خوش مزه»: «*خَش مِجَه*». گفتنی است که همخوان پیشگامی «ج» بسیار به همخوان پیشگامی «چ» نزدیک است.

مثل روز، روشن است: *rav-i ruj ruš one* (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۳۲ و ۱۲۴).

امروج «*emruj*»: امروز، امرو (سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۰).

L < rz*

گِرژدا (*Adzereg*): دادخواهی و گلایه‌مند (هات ۲۹، بند ۱).

گِرژز: دادخواهی و گله (هات ۳۲، بند ۹).

جیگِرژت (جی گِرژت): دادخواهی می‌کنند، گله می‌کنند (هات ۳۲، بند ۱۳).

ریشه: «*garz*»: گله کردن. این کلمه در پهلوی «گرزیدن» است که واژه‌ی «گله» هم از این ریشه می‌آید. در ایرانی کهن *rz* به *L* دگرگون می‌شود؛ همانند «*marz*» که در فارسی به «مال، مالیدن، نزدیکی کردن، جفت‌گیری کردن» تبدیل شده است. نمونه از متن پهلوی کارنامه اردشیر پاپکان: «...دوازدهان افتاده... وش از بهرام و ناهید به کسته‌ی (سوی) هپتورنگ و شیراختر مرزند...». «مرزیدن» در این متن به معنی «مالیدن، نزدیکی کردن» یا «مقارن» است (منصوری، ۱۳۸۴: ۲۴۳؛ ساسانفر، ۱۳۸۳: ۹۹، «گزارش دستوری واژه‌ها»؛ نک: هدایت، ۱۳۸۴: ۲۴۵، «کارنامه‌ی اردشیر پاپکان»، در سوم، بند ۵). همچنین کلمه‌ی هرز «*harz*»، دارای معانی «بگذار، بهل، دور شو، رها کن» آمده است. ایرانی باستان: *harz-a* // فارسی میانه: *hil*. *hil*، بهل، بگذار. دری زرتشتی: *وهرز = بهل*، بگذار (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۸۱؛ شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی هرز).

زبان و لثه، اندامهای سازنده‌ی این دو همخوان به شمار می‌رود و واجگاه آنها به یکدیگر نزدیک است (ثمره، ۱۳۷۸: ۵۲).

مَز: بزرگ (هات ۳۰، بند ۲).

مزیش تانم: بزرگترین (هات ۳۱، بند ۱۳).

مَزیو: بزرگتر، مهتر (هات ۳۱، بند ۱۷).

مَزیشتم: برتر، بزرگترین (هات ۳۳، بند ۵).

«مز» در پهلوی و دری زرتشتی به «مس» تبدیل شده است. این کلمه در فارسی همان «مه» به معنی «بزرگ، عظیم» است (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی مس؛ نک: میرفخرایی، ۱۳۸۲، «واژه‌نامه»، ذیل m). در خُرده‌اوستا می‌خوانیم: «مَس و وه، پیروزگر باد دادار اورمزد رایومند خروهمند هرویسپ‌آگاه»: بزرگ و نیک و پیروز باد... (خورشیدیان، ۱۳۷۷، «اوستای کُشتی‌افزون»؛ نک: رضی، ۱۳۸۳: ۴۷۷ - ۴۷۸). «مز» در ابتدای کلمه‌ی «مزدا» معنای بزرگی می‌دهد: مز: بزرگ + دا: آفریدگار و دانا = بزرگِ دانا. بنا بر باور و پژوهش برخی واژه‌پژوهان و آگاهان علم اتیمولوژی، کلمه‌ی «مزکت» که در ادبیات کهن روایی دارد، از دو جزء «مز = مس» + «کت: کد» تشکیل شده است که بر روی هم، «خانه‌ی بزرگ، خانه‌ی خدا، مسجد» معنی می‌دهد (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی سپند). در کلمه‌ی «مزکت» دو فرایند واکی دیده می‌شود:

ز < س // ت < د

نمونه دیگری از این دسته فرایندهای واکی می‌توان به کلمه‌ی «مَزوئی» در (هات ۲۹،

بند ۱۱) اشاره کرد:

«مَزوئی مَگائی»: بزرگ مغان. دو فرایند واکی: ز < س // گ < غ

گویش بهدینان یزد:

بزرگ: mas // بزرگتر: master // بزرگترین: masterin // آب‌انبار بزرگ:

vāvəmbār-i mas // مادر بزرگ: memas (مه + مَس) // پدر بزرگ: bo mas (بُو-

مَس) (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۲۷، ۲۹ و ۴۳).

* ش S < س

تَوْخَشُو: (θβαxšō)، تخشایی، با نیروی کار و کوشش (هات ۲۹، بند ۲). در گویش یزدی و بهدینان یزد «تُخش»: (toxš) به معنی بچه‌ی شیطان، شرور، زرنگ، فَعَال و بیش-فعال است. در برخی شهرستانهای یزد، مانند میبد، کلمه‌ی «تُخس: ش < س» به کار گرفته می‌شود (مزداپور، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۵؛ افشار، ۱۳۹۰: ۸۱؛ خامسی، ۱۳۹۳: ۲۴ و ۲۸۰؛ نک: حاتمی‌زاده، ۱۳۸۳، ذیل کلمه‌ی «تخس» و «تخش»). (Taxes) در فارسی باستان در نقش فعل و به معنی «فعال بودن» است. نیز: «تخشیدن tuxšid-an: کوشیدن»، «تخشگ : tixšāg: کوشا» (کنت، ۱۳۷۹: ۶۰۰؛ منصوری، ۱۳۸۴: ۴۲۵؛ هوشمان، ۱۳۵۶: ۴۷۳-۴۷۴). متلی پهلوی می‌گوید: «چاره تُخشای! آچاری خُرسندیه»: در هنگام چاره بکوش و هنگام آچاری (ناچاری) خرسند باش.

در متون زرتشتی مانند دینکرد هفتم، (فصل ۳، بند ۴۶-۴۷)، کلمه‌ی «هوتُخشی»: (hutuxših)، به معنی دارنده‌ی شغل و جنبش خوب، پیشه‌وری آمده است. (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۲۶-۲۲۷؛ شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی «تُخس»، «تُخش» و «هوتُخش»). هم پَرش تُوئیش چا: همپُرسگی، هم‌پرسی، مشورت (هات ۳۳، بند ۶). ابدال: ش <

س

فارسی باستان: dauštar // فارسی میانه: dōst // فارسی جدید: دوست (باقری، ۱۳۸۰: ۴۸).

نمونه در گویش بهدینان یزد: دَشت (یکی از اعضای بدن): دست (سروشیان، ۱۳۷۰: ۷۷).

تَرَدَشْتی «(tar-dašti): تَرَدستی (مزداپور، ۱۳۸۵: ۵۸).

* ک k < ق

آکا (akā)، (Aka): زشت، بد (هات ۳۲، بند ۵ و ۱۲).

آکِم چا: بد است (هات ۳۰، بند ۳). آکه: بد (صفت) (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۷۹)، «گزارش دستوری واژه‌ها».

آکات: پلید، زشت (هات ۳۲، بند ۳).

در متون زرتشتی مانند گزیده‌های زادسپرم، (فصل ۸، بند ۱۰) به دیوی به نام «اکومن» بر می‌خوریم که از نظر لغوی «اندیشه‌ی بد: اک: زشتی + من: اندیشه» معنی می‌دهد (راشد محصل، ۱۳۶۶: ۲۳). این دیو مقابل امشاسپند «بهمن» است (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی «اک» و «اکومنی»؛ بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۳۶؛ هوبشمان، ۱۳۵۶: ۱۴۰). کلمه‌ی «اک» هنوز در گویش و محاوره‌ی مردم یزد، به شکل «آکی، آکا، آکه، آق، آقی، آفه» به معنای زشتی، پلیدی و نجاست به کار می‌رود. «آکی» لفظی است که برای مدفوع بچه‌های کمتر از چهارسال به کار می‌رود (افشار، ۱۳۹۰: ۱۸؛ خامسی، ۱۳۹۳: ۱۵ و ۲۵۲؛ نک: طباطبایی، ۱۳۸۹: ۲۴؛ نک: حاتمی‌زاده، ۱۳۸۳، ذیل کلمه‌ی «آق»).

* ک < k گ

این همخوان‌ها کامی هستند و دو واجگاه پسکامی و پیشکامی دارند (ثمره، ۱۳۷۸: ۴۴).

واک صامت ک = k میانی باستان که در میان دو مصوت قرار داشته، آوایی شده و به واک صامت گ = g دگرگون شده است:

باستان: ākāθa // میانه: āgāh // جدید: آگاه (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۰).

مَرک: (akeram): مرگ و نابودی (هات ۳۱، بند ۱۸). ایرانی باستان: «maraca». احتمالاً «maraca» به معنی «مرگ»، از هند و اروپایی «mer-k» در معنی اسمی «مرگ» و «ویرانی» مشتق شده است. ریشه: «mer» با افزایه‌ی «k» (منصوری، ۱۳۸۴: ۲۴۱-۲۴۲).

* گ < g غ

همخوان «گ = g» میان دو مصوت، در پهلوانیک به «غ» بدل شده و در پارسیک بدل به «ی = y» شده و در فارسی هم «ی = y» مانده است. باستان: -baga // پهلوانیک: بَغ // پارسیک: bay // جدید: بیدخت (خدا) (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۰).

درگو دَبیش: هواداران دروغ. دروگ: (drug) < دروج < دروغ (هات ۲۹، بند ۲). «Drauga»: اسم. «دروغ»: نیروی شرّ در تقابل با اهورا مزدا یعنی همان «druj» اوستایی است. «Draoga» در فارسی نو به «دروغ» بدل شده است (کنت، ۱۳۷۹: ۶۲۲؛ منصوری، ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۶).

بَگا: بزرگان، خداوندان (هات ۳۲، بند ۸). بگ < بَغ.

درِگوَسو: بدکاران و دروغ‌گویان. (هات ۲۹، بند ۵).

درِگوتانم، درِگو دَبیو: از آن دروغ‌گویان، برای پیروان دروغ (هات ۳۰، بند ۴ و ۱۱).
مَگائی: مغان، برای مغان (هات ۲۹، بند ۱۱). در کتیبه‌ی بیستون «maguš» به معنی
«مَغ» است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۶). «maguš» به یونانی و سپس به لاتین وارد شده و به
صورت «magus» در آمده است. در زبان عربی «مجوس» ظاهراً از طریق سریانی وارد
زبان عربی شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۷۹).

درِگواو: هواخواه دروغ (هات ۳۰، بند ۵).

در متن پهلوی «کارنامه‌ی اردشیر پاپکان» کلمه‌ی «بغانیان» به معنی بزرگ‌زادگان، شه-
زادگان و خداوندان به کار گرفته شده است: «ما تن و جان و هیر (مال و ثروت)... به شَت
(حضرت) شما بغانیان ایرانشهر سپاردن بسپاریم...» (هدایت، ۱۳۸۴: ۲۶۴، «کارنامه‌ی
اردشیر پاپکان»، در هشتم، بند ۱۴).

نمونه ابدال «گ» به «غ» در گویش مسلمانان و زرتشتیان یزدی: پس‌اوگند (pas
ogand) < پسوغن (pæsoyan) یا پَسَغَن (pasæyan): پس‌انداز، ذخیره (خامسی،
۱۳۹۳: ۲۷۴ و افشار، ۱۳۹۰: ۶۸).

* م < n

واجگاه /n/: (لته‌ی بالا)، تحت تأثیر همخوان پس از آن و برطبق قاعده‌ی همگونی،
بسیار متغیر است. بست آن در هر نقطه از کام ممکن است ایجاد شود؛ به سخن دیگر،
بست در نقطه‌ای صورت می‌گیرد که واجگاه همخوان بعدی است. تغییرپذیری واجگاه
/n/ تا بدان پایه است که حتی اگر همخوان پس از آن لبی و دندانی باشد، /n/ هویت
آوایی خود را از دست می‌دهد و تبدیل به واجگونه‌های دیگری -/m/ می‌شود (نمره،
۱۳۷۸: ۷۳).

ما (Am): نا، نه «حرف نفی» (هات ۳۱، بند ۱۷).

«ma:» پیشوند نهی و نفی است و با فعل‌های التزامی، تمنایی، امری و انشایی به کار می‌رود. «نوئیت nōit» در اوستایی و «naid» در فارسی باستان نشانه‌ی نفی است و با فعل‌های اخباری، التزامی و تمنایی به کار برده می‌شود (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۳۱ و ۶۴ و ۱۴۶). در گاتاها ادات نفی یا پیشوند نفی «نوئیت: nōit» بارها به کار گرفته شده است؛ مانند: (هات ۲۸، بند ۹؛ هات ۲۹، بند ۱ و ۳ و ۵). در فارسی میانه «mē» و در فارسی دری «نی» و «نَ na» و «نه» بازمانده‌ی naid در فارسی باستان است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۴۹ و ۷۷؛ کنت، ۱۳۷۹: ۶۲۳؛ نک: منصور، ۱۳۸۴: ۳۶، «ساختار فعلهای پهلوی»). افزون بر این، پیشوند نفی باستانی «آ» و «آن» در گاتاها کاربرد دارد. کلمه‌ی «آن ایشم» از دو جزء تشکیل شده است. جزء نخستین پیشوند نفی: «آ: نه» + «ایش: توان و قدرت»: ناتوانی (یسنا، هات ۲۹، بند ۹؛ میرفخرایی، ۱۳۸۲، «واژه‌نامه»، ذیل i و n).

ما: مه، نه. پیشوند نفی. مگو: نگو

پیشوند نفی «مه» در گویش زرتشتیان یزد: mavaj: نگو (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۲۵).

Mavin: مبین // sar ma ku: سر مکن (متراش) (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۵۷).

در گویش یزدی گاهی همخوان خیشومی «م»، به همخوان خیشومی «ن» و بالعکس دگرگون می‌شود؛ مانند: پنهان < پنهام یا پهنوم: در گویش میبد یزد // شکمبه < شکنبه // دنبال < دمبال // دُمبَه < دَنبَه // بوم (بام) < بون. در زبان پهلوی/سغدی، به جای «بام»، «بان: bān» به کار رفته است. (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۲: ۸۲؛ فره‌وشی، ۱۳۵۲: ۴۲؛ نک: خامسی، ۱۲۹۳: ۴۳).

* و v < ب

«w» آغازی فارسی میانه، در فارسی دری به «b» تبدیل شده است؛ مانند: فارسی میانه ترفانی: wad // فارسی دری: بد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۶۶).

وهُو: وه < به: نیک و خوب (هات ۲۸، بند؛ هات ۲۸، بند ۳؛ نک: هات ۲۸، بند ۱۱).
 «وَه»: به، نیک و خوب. «وَه» در اوستا: وُهو یا ونگهو (وهان = نیکان و خوبان) (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی وه؛ بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۳۸۲).

هیزوآ: با زبان (هات ۲۸، بند ۵). دری زرتشتی: هیزوون، هیزوان < زیون، زبان (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی هیزوان).

هیزو: زبان (هات ۳۱، بند ۱۹).

وهیشتم: بهشت را، بهترین را. وهیشته < بهیشته < بهشت (هات ۲۸، بند ۸). بهشت صفت عالی و به معنای بهترین است. از دیگر معانی بهشت می‌توان به بهترین جا، فردوس، جنت اشاره کرد (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی بهشت و وهیشته).

وهیشتا: با بهترین (هات ۲۸، بند ۸).

وفوش: سرودها را، نیایش‌ها را (هات ۲۹، بند ۶). این واژه از مصدر (وف: faV)، «بافتن، سرودن، آفرین و درود گفتن» مشتق شده است. ایرانی باستان: waf-a- به نظر بارتلمه، معنی اصلی ریشه -vaf «بافتن» است و مجازاً در معنای «سرودن» به کار رفته است (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۵۶ و ۱۳۰، «گزارش دستوری واژه‌ها»؛ منصوری، ۱۳۸۴: ۴۳۷). اصطلاح شعربافی و شعرساختن، در ادبیات فارسی روایی دارد. وف < بف.

ریخت راستین «برف» برابر با قاعده‌ی قلب: (ف رf < rf) وفر vafR و در اوستا (vafra: arfav) است (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۵۴). کلمه‌ی «وَفرومند» به معنای برفین، برفی، نام کوهی پر برف، برفدار، سفیدکوه و شیرکوه است (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی وفر؛ خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۸۶).

از مطالعه‌ی سنگ‌نوشته‌های شاهان هخامنشی پیدا می‌شود که در دوره‌ی هخامنشیان واک «و» به جای «ب» در امروز، به کار گرفته می‌شده است:

بَگَ وَزَرَکَ اهورَمَزدا (baga vazraka auramazdā): اهورا مزدا خدای بزرگی است (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۷۴).

در پهلوی اشکانی ترفانی، فارسی میانه‌ی ترفانی، فارسی میانه‌ی زرتشتی کلمه‌ی «بزرگ»، «wuzurg» بوده است؛ ولی در فارسی دری به «بزرگ» تبدیل شده است. این نکته گفتنی است که اگر در فارسی جدید، مصوت (a) در کنار یکی از حروف لَبی (ب، پ، م) قرار بگیرد، به مصوت (o) بدل می‌شود. (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۴۷؛ باقری، ۱۳۸۰: ۱۹).

وات (aTAV): باد (یشت‌ها، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۲۶)، «مهریشت»، کرده‌ی ۲، بند ۹). دو تحول واکی در کلمه‌ی «وات» روی داده تا امروز به دست ما رسیده است:

الف: و <V ب

ب: ت <T د

در متن پهلوی دینکرد پنجم (فصل ۹، بند ۱۵)، واک «و» به جای «ب» کارایی دارد: «وهان: نیکان» (ژاله آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۸: ۴۹).

تغییرناپذیری واکهای (و < ب) در گویش بهدینان یزد:

الف: سبزی < savzi // آب < vāv // رحمت‌آباد < rahmatavā // گبر < gavr //

بچه < vača

ب: سه صورتِ صرفیِ «رو»: (شو) از مصدر: šodvun (شدن). پسوندِ vun، نشانه‌ی

مصدری در گویش بهدینان یزد است.

بروم: vešē // بروی: veši // برود: vešut (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۶۷).

* وی < iV vi < گ

پیشوند «-vi» در دوره‌ی باستان به‌موجب قاعده‌ی عام، به «go» در دوره‌ی میانه و جدید دگرگون شده است. پیشوند «go» در بسیاری از کلمات پهلوی و فارسی برجا مانده است؛ ولی اصل و چگونگی ابدال آن فراموش شده است؛ مانند: گُماردن، گزیدن، گمان، گواه (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۴۱-۴۲؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۶۶؛ نک: باقری، ۱۳۸۰: ۳۴).

در یسنا (هات ۲۹، بند ۱) کلمه‌ی «آهی شایا: آ (حرف تأکید) + هی شایا» به معنی «در بند» و «گرفتار» است. ریشه‌ی این کلمه «ih: بستن، به بند انداختن» است و هرگاه پیشوند «vi» به ریشه بچسبد و به شکل «vīhi» در آید، معنای «باز کردن» می‌دهد. این کلمه در پهلوی به «višāy» ویشای» دگرگون شده است. «گُشای، گشادن» در فارسی، دگرگون شده‌ی «ویشای» است (باقری، ۱۳۸۰: ۶۷؛ ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۰۱، «گزارش دستوری واژه‌ها»).

نمونه از گات‌ها:

ویشتاسپایی (vištāspāi)، (IAPSATCCiV): به ویشتاسپ. ویشتاسپ <

گشتاسپ (هات ۲۸، بند ۷).

وناس: گناه // وناسیدن: گناه کردن // وناس کار: گناه کار (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی وناس و وناسیدن). «وناس» یا «گناه» ریشه و صورت ناب آن در فارسی میانه «ویناه: vināh» بوده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۵۲؛ مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۱).

ویچپرو: داور، تصمیم‌گیرنده. ویچپر: داور، قاضی، دانا، تصمیم‌گیرنده (هات ۲۹، بند ۴؛ ساسانفر، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۲۰، «گزارش دستوری واژه‌ها»). جزء «وی» در ابتدای کلمه‌ی «ویچپرو» در دوره‌های بعدی به «گ» دگرگونی پیدا کرده است. در شناسنامه‌ی کلمه‌ی ویچپرو، دو فرآیند واکی ثبت شده است: Vi < گ // چ < ز

ویچی دیائی: برگزیدن (هات ۳۱، بند ۵). برگزیدن، جدا و انتخاب (مصدر). «دیائی» یکی از پسوندهای مصدری در زبان اوستایی است. «č» آغازی تا فارسی جدید باقی می‌ماند و چنانکه پیشاوند باستانی «vi-» بر سر آن افزوده شود، «č» در میان واژه قرار می‌گیرد و هم به «j» و هم به «z» بدل می‌گردد:

gozidan < vičītan < vi- čay: گزیدن (باقری، ۱۳۸۰: ۱۷۰؛ بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۶۵۱).

بنا به دیدگاه آبتین ساسانفر، پیش فعل «وی: IV» + ریشه‌ی «IC: چی»، به معنای «چیدن» و «گرد آوردن» است. (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۲۴۶، «گزارش دستوری واژه‌ها»). ویچی تُونی: داوری (هات ۳۲، بند ۸).

«وِچَر» یا «وی‌چیر» وِچَر، فتوا، فرمان، رای حاکم و قضاوت معنی می‌دهد. «وِچارتن» و «ویچارتن»: گزارش دادن، گزاردن (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی وِچَر، وِچارتن). نکته درخور نگرش در این کلمه برای دسترسی به معنای امروزی کلمه، دگرگونی واک صامت «چ» به «ز» است که در متون اوستایی دیده می‌شود؛ مانند: هِچا < از (نک: ابدال چ < ز).

* h < خ

هُوروتاتو (haurvatātō), (oTATAvrUah): هُوروتات، رسایی، پُری، آسایش، تندرستی (هات ۳۱، بند ۶؛ بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۵۱۱).

هُورِچا: خورشید (هات ۳۲، بند ۱۰).

ه اوروت: رسایی (هات ۳۱، بند ۲۱).

هئوروتاس: رسایی، کمال (هات ۳۳، بند ۸).

برای روشن شدن ریخت امروزی این کلمه، بایست دو ابدال و فرایند واکه را مورد نظر قرار داد:

ه < خ // ت < د

هئوروتات: خورداد، خرداد. «خرداد» در ادبیات مزدیسنايي به معنای «رسایی، تمامیت، جامعیت، یکپارچگی» است. هُروتات (horvatāt) امشاسپندِ فرشته‌ی موکل بر آبها به شمار می‌رود (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی خورداد و هروتات).

نمونه‌ی دیگر از ابدال ه < خ: «هورشید»: «خورشید». «هورخش»: «نور خورشید، خورشید درخشان». این کلمه در اوستا به صورت «هورخشیتَه» (hvaraxšita) آمده است. نیز کلمه‌ی «خشک» در اوستا «هشک» آمده است. (شهزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی هورخش و خشک؛ نک: میرفخرایی، ۱۳۸۲: ۱۲۷، «واژه‌نامه»، ذیل h).

پیشوند «هو-hu» به معنی نیک و خوب و مناسب است (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵: ۶۹) و به فارسی دری نرسیده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۵: ۲۸۶). در فارسی دری این پیشوند به «خ» دگرگون شده است:

گاتها: هو جی تیو (خوب‌زندگی، زندگی خوب) (هات ۳۳، بند ۱۰).

هو دانش: نیک‌مرد، رادمرد (هات ۳۱، بند ۱۶). هودانو: در نقش صفت است و به معنی نیکوکار، خیر، رادمرد (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۲۹۷، «گزارش دستوری واژه‌ها»).

پهلوی: hu-ram < خرّم // hu-rsand < خرسند // hu-sraw خسرو (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۳: ۳۹).

نمونه از متن پهلوی دینکرد پنجم (فصل ۲، بند ۳): dast hušk دست خشک (ژاله آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۸: ۳۱).

واک «ه» در گویش بهدینان یزد:

نمونه:

آلبالوی خشک: vālābālu – yi hošk (فیروزبخش، ۱۳۷۷: ۱۴).

خِشت: هِشت، هَش «heš(t)» // خُشک: هُشک «hošk» / هُشگ (مزداپور، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۳۹ و ۴۴۱).

* ی < Y ج

«ی=Y» آغازی در مرحله‌ی میانه و مرحله‌ی جدید به «ج=Ĵ» دگرگون شده است. زمان دقیق این تحول روشن نیست:

اوستایی: yasna // میانه: yasn // جدید: ĵašn جشن

باستان: Yavan // جدید: جوان (خانلری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۴۷؛ باقری، ۱۳۸۰: ۲۴).

یِمَس چیت: ی ای مَس چیت، (yimascīt)، (ticsamīY): جمشید (هات ۳۲، بند ۸).

یَوَن: جوان (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۵۴۴، «سروش‌یشت سر شب»، کرده‌ی ۶، بند ۱۲).

جم-جمشید: پسر ویونگهان. در سنسکریت: «یمه». در اوستا: «یمه». نیز خواهر دوقلوی جمشید به زبان سنسکریت یمک «yemak» نام داشته است (شهبزادی، ۱۳۸۶، ذیل کلمه‌ی جم و جمک؛ بهرامی، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۱۸۲). به خوبی پیداست که ریخت راستین واک صامت «ج»، در سنسکریت و اوستا، «ی» بوده است.
نمونه‌ها:

الف: یوان: جوان. اوستا: yuvana.

ب: یوان یم: جوان جم (نام خاص).

ج: یم: جم (جمشید). اوستا: یمه خشید (جم درخشان).

د: یو: جو، غله؛ اوستا: yao (شهبزادی، ۱۳۸۶: ۳۵۷).

ه: یاتو: جادو (یشتها، ۱۳۷۷: ۱۰۶، «هفتن‌یشت کوچک»، بند ۱۱).

نمونه در گویش بهدینان یزد:

جوش (غصه و غم): یُس «yos». دو فرآیند واجی در کلمه‌ی «یُس»: ی < ج، س < ش

جومه (جامه): یومه (سروشیان، ۱۳۷۰: ۱۸۹-۱۹۰).

جوش اومدُن: یُس اومدن «yosomdun» (مزداپور، ۱۳۸۵: ۲۲۳).

آنچه از بررسی کلمات هفت فصل نخستین (هات ۲۸-۳۴) از هفده هاتِ یسنا (گاتاها)، آشکار می‌شود، دگرگونی واک‌های همخوان از دوره‌ی باستان به میانه و جدید، به سمت قاعده و فرآیند «کم کوشیدن» است؛ زیرا زایش یک پیوند اجتماعی، بسته به کارگیری ابزار زبان و گفتار، کوشش و صرف نیروی عضلانی است. کلماتی که واجگاه مشترک و نزدیک به هم دارند، اغلب در طی فرآیند ابدال دچار دگرگونی و جابه‌جایی شده‌اند. پس از بررسی به این برآیند رسیدیم که در گویش ایرانیان مسلمان یزدی و گویش معیار، همخوان‌ها از دگرگونی بیشتری نسبت به گویشوران زرتشتی یزدی برخوردار است. گویشوران زرتشتی یزد، در گفتار روزانه‌ی خود پایداری و وفاداری افزون‌تری نسبت به همخوان‌های باستانی و اوستایی دارند؛ زیرا ثبات کلمات و واژگان از راه نسک‌های دینی مانند گات‌ها و متون زرتشتی به آن‌ها رسیده است و نکات صرفی گویش آن‌ها تفاوت-هایی با فارسی رسمی دارد. روشن شد که در میان ابدالِ بررسی شده در متن گات‌ها و دوره‌ی باستان، تحول واجی «ت (T)» به «د (d)»، «پ (p)» به «ف»، «و (v)» به «ب» در نوشته‌های کهن و در گامه‌ی باستان به دوره‌ی جدید و گویش معیار از بسامد بالایی برخوردار است.

یاری‌نامه‌ها

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۵). تاریخ زبان فارسی، چ ۷، تهران: انتشارات سمت.
- ۲- ----- (۱۳۹۵). دستور تاریخی مختصر زبان فارسی، چ ۱۲، تهران: انتشارات سمت.
- ۳- ----- (۱۳۷۳). ماده‌های فعل‌های فارسی دری، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۴- افشار، ایرج. (۱۳۹۰). واژه‌نامه‌ی یزدی، چ ۳، یزد: انتشارات اندیشمندان.
- ۵- اوستا، (۱۳۸۳). به کوشش هاشم رضی، چ ۵، تهران: انتشارات بهجت.
- ۶- باقری، مهری. (۱۳۸۰). واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی، تهران: نشر قطره.
- ۷- بهرامی، احسان. (۱۳۶۹). فرهنگ واژه‌های اوستا، تهران: نشر بلخ.
- ۸- ثمره، یدالله. (۱۳۷۸). آواشناسی زبان فارسی، چ ۷، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- ۹- حاتمی‌زاده، محمد. (۱۳۸۳). *واژه‌ها و گویش‌های یزدی*، تهران: انتشارات «ما».
- ۱۰- خامسی هامانه، فخرالسادات. (۱۳۹۳). *تحلیل زبان‌شناختی گویش یزدی*، یزد: انتشارات هومان.
- ۱۱- *خرده‌اوستا*. (۱۳۷۷). هر مزد یار اردشیر خورشیدیان، چ ۵، تهران: انتشارات فروهر.
- ۱۲- *دینکرد هفتم*. (۱۳۸۹). محمد تقی راشد محصل (تصحیح و نگارش)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۳- *گزیده‌های زاداسپریم*. (۱۳۶۶). محمد تقی راشد محصل (برگردان)، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۴- *زند و هومن یسن*. (۱۳۸۴). صادق هدایت (برگردان)، تهران: انتشارات معین.
- ۱۵- سروشیان، جمشید. (۱۳۷۰). *فرهنگ بهدینان*، به‌کوشش منوچهر ستوده، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- شهزادی، رستم. (۱۳۸۶). *واژه‌نامه‌ی پازند*، تهران: انتشارات فروهر.
- ۱۷- طباطبایی اردکانی، سید محمود. (۱۳۸۹). *واژه‌نامه‌ی گویشی اردکان*، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری پیشین‌پژوه.
- ۱۸- عارف، حه‌مه که‌ریم. (۲۰۰۷ م). *فرهنگ فارسی به کردی (فهره‌نگی فارسی- کوردی)*، تهران: انتشارات وزارت آموزش و پرورش.
- ۱۹- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۷). *تاریخ مختصر زبان فارسی از آغاز تا کنون*، تهران: انتشارات زوار.
- ۲۰- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۵۲). *فرهنگ فارسی به پهلوی*، تهران: انتشارات انجمن آثار علمی.
- ۲۱- فیروزبخش، فرانک. (۱۳۷۷). *بررسی ساختمان دستوری گویش بهدینان شهر یزد*، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- ۲۲- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). *فرهنگ اساطیر ایرانی*، چ ۲، تهران: انتشارات پارسه.

- ۲۳- کتاب پنجم دینکرد. (۱۳۸۸). ژاله آموزگار و احمد تفضلی (برگردان و آوانویسی)، چ ۲، تهران: انتشارات معین.
- ۲۴- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۰). *نامه باستان* (ویرایش و گزارش شاهنامه)، ج ۳، چ ۶، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۵- کنت، رولاند. ج. (۱۳۷۹). *فارسی باستان*، ترجمه و تحقیق سعید عریان، تهران: حوزه‌ی هنری.
- ۲۶- *گاتاها*. (۱۳۸۳). آبتین ساسانفر (برگردان)، تهران: انتشارات بهجت.
- ۲۷- *گات‌ها*. (۱۳۹۲). بهنام مبارکه (برگردان)، چ ۲، تهران: انتشارات فروهر.
- ۲۸- مزداپور، کتایون. (۱۳۸۵). *واژه‌نامه‌ی گویش بهدینان شهر یزد*، ج ۱ و ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۹- مکنزی، دیوید نیل. (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، مهشید میرفخرایی (برگردان)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۳۰- منصوری، یدالله. (۱۳۸۴). *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران: نشر آثار.
- ۳۱- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۸۲). *بررسی هفت «ها»*، تهران: انتشارات فروهر.
- ۳۲- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۷). *تاریخ زبان فارسی*، ج ۱-۳، چ ۷، تهران: انتشارات فردوس.
- ۳۳- نوشین، عبدالحسین. (۱۳۸۵). *واژه‌نامک*، تهران: انتشارات معین.
- ۳۴- هرن، پاول، هوبشمان، هانیریش. (۱۳۵۶). *اساس اشتقاق فارسی*، ج ۱، به کوشش و ترجمه‌ی جلال خالقی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۵- *یشت‌ها*. (۱۳۷۷). ج ۱، ابراهیم پورداوود (برگردان)، تهران: انتشارات اسا